

آشوب

پشت این پرده ها

صدای باد می آید

یا ناله گربه مست؟!

پشت این در

دنیای پر آشوب تو است؟

یا سکوت ترسناک ابدی؟!

پشت این دیده گان

غوغای خفته ای است؟

یا امیدی که یأس را در بند کشیده؟!

از جهان بیمار خسته ای؟!

که گمان می بری با هر لبخندت

دیوارها روی گردانند!

آن سوتر

دریایی است دلتنگ ماهی ها

و آنها

اسیر جزیره ناهمدمی

شام را به امید سحر می سپارند

رویینه دل ما شهریاری است

که در جستجوی عشق

به ناخوشی فرو رفته است...

مستم!

مست...

و هستی ام را

به بی تابی چشمان تو می سپارم

که فرسنگ ها راه به انتهایش باقی ست

عشق را در دهان ببر می جویی؟!

یا گوشه خیابان؟!

در نیمه راه

پیمانه ای در بساط نیست

پرواز؟

بالی نیست!

دل؟

دریا؟

دریا دلی نیست!!

ح. آریان - نوامبر 2003